

یکشنبه سی ام بهمن ماه ۱۴۰۱

نشست شانزدهم؛ سال دوم؛ فقه هنر

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين

اللهم كن لوليک الحجة ابن الحسن صلواتک علیه و علی آباءه فی هذه الساعة و فی کل ساعة ولیا وحافظا و قائدا و ناصرا و دلیلا و عینا حتی تسکنه ارضک طوعا و تمتعه فیها طویلا

فقه هنر: مجسمه سازی و نقاشی و ...

جناب شیخ در شماره ۵ می فرماید: مرجع در صورت به عرف است و لذا اگر گفتیم مجسمه انسان کشیدنش حرام است، کسی مجسمه انسان بکشد و دو انگشت و یا حتی دست نداشته باشد و یا نقاشی کند و مجسمه سازی کند رزمنده ای را و مثلا یک دست او قطع باشد؛ لا یقده فی الحرمة (نظر شیخ)

شیخ از یک طرف بعض را قبول ندارد و از سوی هم می گوید نقص بعضی اعضا ضرر نمی زند ...

راه جمعش به این است که اگر نقص به قدری اندک باشد که صدق مجسمه کامل بکند... عرف بگوید این مجسمه کامل است؛ این جا صحبتی هست این که به ما یاد دادید و یاد دادند که در مفاهیم به عرف مراجعه کنیم نه در تطبیق مفاهیم بر مصادیق... چقدر اشتباه و خلط می شود... این جا آیا تطبیق است یا مفهوم شناسی است؟

ثم ان المرجع فی الصورة الی العرف... یعنی در معنا؟ یا در تطبیق؟

ما هم مجموعه ادله ای آوردیم و گفتیم دلیلی نداریم بر مرجعیت عرف در تطبیقات ...

در این مورد که اگر بعض الصورة را نقاشی و یا مجسمه کند، که ممکن است اصطلاح سردیس را به کار ببریم... داستان چه می شود؟

که ایشان میگوید: نه ...

فقی حرمته نظر بل منع

شیخ این جا نظری دارد می گوید وقتی مجسمه سازی یا نقاش نصف بدن را درست می کند یا می کشد، القا می کند که بقیه اش هست... تصویر سلطانی که نشسته، انسان این نقاشی را کامل حساب می کند ..

می گوید اگر این طور باشد، این حرام است ...

ولی اگر نه از اول می گویند سردیس مثل مجسمه خیام در نیشابور یا در چهارمردان هست مجسمه شهدا هست؛ این غیر نقاشی شاه عباس هست که نشسته است؛ لذا می گوید... فان قدر الباقي موجودا، حرّم ولی واقعا قصد نصف دارد لا غیر... لم یحرم ...

راجع به مرجعیت عرف در تطبیق، مساله اختلافی است

دونکته این جا است؛ گاهی اوقات ما در تطبیق به عرف رجوع می کنیم به این دلیل که مفهوم مبهم است اگر رجوع به عرف می کنیم برای فهم مفهوم اشکال ندارد؛ اشکال کار جایی است که واقعا برای تطبیق باشد شما میخواهید ببینید از این جا تا خلجستان قم ۲۲ کیلومتر هست یا نه... ممکن است به عرف مراجعه کنید ...

به هر حال تطبیق دقت می خواهد.. اما فرض کنید ما گندم داریم ، گندم زرد و گندم قرمز و نمیدانیم گندم قرمز هم گندم است یا نه... میرویم سراغ عرف... که آیا عرف به گندم قرمز می گوید گندم یا نه ..

این تطبیق نیست این برای کشف توسعه مفهوم است ...

چقدر شکل هم است اما متفاوت است و دو محتوا دارد جایی که مفهوم روشن است ما برای روشن شدن مفهوم سراغ عرف نمی رویم

این جا تطبیق اعتبار ندارد... آن جایی که می خواهیم برویم و حدود مفهوم دستمان بیاید ، مثلا فرض کنید ، یک نوع عدس داریم و قرمز هست و نمیدانیم عدس قرمز هم عدس هست یا ملحق است به عدس .. به بازار و فروشگاه ها می رویم و سوال می کنیم ...

در این جا شیخ اعظم می گوید مرجع در صورت به عرف باز میگردد... اگر میخواهد برای حدود صورت عرف را معنا کند ما از آن دفاع می کنیم ...

مثلا دوجسمه ساختند کامل کامل؛ اما یکجسمه دیگری ساختند که دو انگشت ندارد؛

و می خواهد تطبیق را داوری کند، این جا به درد نمیخورد در تطبیق ...

در پرانتز نکته دوم را بیان کنیم:

ما د رزکات گندم، داریم اگر گندم به هشتصد و خرده ای کیلو رسید زکات دارد معمولا ۸۰۰ کیلو گندم دو سه کیلو شن و ماسه و خاک و اینها دارد... ما گاه ممکن است بگوییم نه ... منظور ۸۰۰ گندم شسته و خالص... لذا اگر گندم ناخالص داریم این زکات ندارد ...

میدانید این جا آقای خوبی چه می گوید:

ایشان هم مبنایش این است که عرف در تطبیق به درد نمی خورد...

ایشان در اینجا می گوید این شن و ماسه داخل گندم را به آن گندم می گویند ...

همان طور آب که می گویند؛ آب گچ دارد

ولی وقتی یک سری املاح داخل آب هست جدا نمی شود از آب جدا نمی شود و همین آب موجود منظور است ...

ما گفتیم این چه حرفی است که میزنید؟ یعنی گل و شن و ماسه داخل گندم، گندم است؟
یا گچ و ... داخل آب این ها جزء آب است؟

عرف مفهوم گندم را به گونه ای توسعه میدهد و گندم خالص را با گندم ممزوج را با خاک را منطبق می داند
...

به همین دلیل در نصاب زکات، گندم خالص معیار نیست... وجود این موارد حاکی از توسیع مفهوم عرفی
گندم و صدق حقیقی هر چند غیر دقیق می نماید ...

ما این جا با آقای خویی بحث کردیم! گفتیم: خاک هر جا که باشد، خاک است ...
ولی ما این ها را قبول نداریم .

این جانظر بنده این است :

این جا بحث تطبیق گندم بر خاک و شن و ... نیست؛ بحث این است :

باید این مبحث برود در لاین تفسیر عرف از نص شرعی ...

یعنی این مورد باید از کارایی تطبیق باید برود بیرون ... برود در کارایی عرف در تفسیر ادله
ببینید مرجع در تفسیر ادله ، کیست؟

عرف ...

مرجعیت عرف در تفسیر ادله در مفاهیم تصدیقی

مرجعیت عرف در مفاهیم تصدیقی

کارایی های عرف؛ اولین آن مرجعیت عرف در مفاهیم مفردات ...

دوم: مراجعه به عرف در برداشت از ادله در مدالیل تصدیقی

اگر پرسیدند چه کسی باید نصوص دینی را تفسیر کند، می گوئیم: عرف ...

چه کسی باید روایات را تفسیر کند؟ عرف

اگر مرجع در تطبیق عرف است - که عرف است و همه هم قبول دارند- عرف وقتی از پیغمبر و از امام
میشود که اگر گندم به هشتصد و خرده ای رسید زکات بده ، و منظور پیغمبر هم گندم خالص نیست
و منظور گندم سر زمین است و می دانیم گندم سر زمین هم شن و ماسه هم دارد به هر حال اگر منظور
پیامبر هم گندم خالص هست این را باید بیان کند ...

فرض کنید خریداری گندمی را از یک کشاورزی به یک بیع سلف خرید، و ۵۰ تن گندم خرید.. و فصل گندم که شد به فروشنده بگوید ۵۰ تن گندم تمیز می کنی ان را می شوپی و خشک می کنی و تمیز می کنی یا برایم بیاور یا من می آیم و می برم ...

کشاورز هم می گوید شما از من ۵۰ تن گندم خریدی این مقدار من نه می شویم نه تمیز می کنم و نه ... به هر حال این ها نکته است گاه ممکن است خریدار شرط نکرده باشد و فروشنده هم نمیداند چه شرایطی را خریدار منظور نظر دارد اما گاه خریدار تمام شرط و شروط خود را بیان می کند و این دو صورت متفاوت با هم دارند .

امثال آقای خویی ، یک ریال عرف در تطبیق را قبول ندارند...

از سوپی راهی که به نظر آقای خویی رسیده این که بگوید : گندم و خاک ، همان گندم است ...

ان التوسعه والتضییق راجعان الی العرف ومن هنا نرتب آثار الماء علی المیاه الممتزج بالزاج والجص وغیرهماو کذا آثار الذهب... لان مفهوم الماء والذهب عند اطلاقهما اعم من خالص و خلیط و تطبیق المفاهیم العرفیه علی مصادقها فلم یقم فی ای دلیل الاعتبار النظر العرفی والفهمی ...

بعد از آن هم دارد : کان توسعه الی تشخیص المفهوم ...و

ما حرفی که با این جناب داریم این که مفهوم توسعه پیدا نکرده و هیچوقت به شن و ماسه داخل گندم، گندم نمی گویند و گندم و شن هم گندم نیست...

ما می گوئیم آب وقتی گج دارد، دیگر آب نیست ؛ اگر هم به آن اب می گویند به اعتبار آب است وقتی شارع در اطلاق دلیل حکمی را می آورد اگر منظور اب یا گندم خالص هست ، این نیاز به بیان دارد و باید بیان شود .

این همان است که می گوئیم رسالت بیان به دوش شارع است ...

عرف در مفاهیم تصویری داریم که حجت است ...

عرف در مفاهیم تصدیقی داریم

عرف در تطبیق اگر برای کشف حدود موضوع باشد اعتبار دارد و الا اگر برای صرف تطبیق مفهوم بر مصداق باشد ، عرف اعتبار ندارد

شیخ یک بحثی را مطرح می کند تحت عنوان اقتناء صور مجسمه چون بسیاری مجسمه ساز و نقاش نیستند اما دوست دارند این ها را نگه دارند ...

شکل بحث شیخ از خود مطلبش بسیار بیشتر مهم است کسی می تواند یک بحث متدی از بحث شیخ اصطیاد کند .

شیخ مساله را مطرح می کند تحت عنوان جواز اقتنا و عدم و بعد هم جواز خرید و فروش را مطرح می کند. ما اگر اقتنا را درست کردیم خرید و فروش هم حل می شود بسیاری از مردم از این راه ارتزاق می کنند ...

بحث اقتنا را می گوید اختلاف است ؛ برخی از قدما گفته اند که اقتنای این ها هم حرام است ؛ شیخ این ها را می گوید به تعبیری که ما داریم و اول موقعیت فقهی مساله را می گوید و بعد هنر خود را نشان میدهد و شروع می کند و برای دو طرف ترازو می گذارد ... و مطلب می گوید و نه دلیل می آورد ۹ وجه برای حرمت ...

۶ وجه می آورد در نقطه مقابل یعنی برای جواز

مثلا وجهی که برای حرمت می آورد این که اگر چیزی تولیدش حرام است ابقاء آن هم حرام است ؛ مثل این که شارع بگوید مجسمه نسازید اما می توانید خرید و فروش کنید ... ان الظاهر من تحریم عمل شی .. به عبارتی عامیانه می گوید هم اشتباه کرد کسی که ساخت هم این که اشتباه کرد کسی که می فروشد و اشتباه می کند کسی که نگه می دارد ...

یا روایت تحف العقول:

یا در قرب الاسناد

یا در ...

یا روایت زراره و روایت حلبی

خلاصه ۹ وجه را در ترازوی حرمت قرار میدهد ...

و بعد شیخ نتیجه می گیرد من از مجموع نه دلیل آن طرف و ۶ دلیل هم این طرف به کراهت می رسم .

اصولا شیخ اهل تجمیع ظنون است اما کسانی مثل آقای خویی این گونه نیستند (صغرا و کبرا و نتیجه)

و این رویه در تمام آثار این ها حاکم است .

فالمستفاد من جمیع ما ورد ... جواز اتخاذها ... و لذا ایشان نگه داریش را جایز می داند (نگه داری مجسمه)

ولی از خرید و فروش آن چیزی نمی گوید .

به هر حال همین که این بحث را در مکاسب محرمه آورده ، همین جریان اشاره به حرمت دارد ...

شیخ بسیاری از موارد به حرمت نمی رسد و بحث هم می کند ...

.. فی سرده فی تصویر و تجسیم فی ما یحرم ... و من افتائه بجواز ... صور ..

از طرفی شیخ می گوید از مجموع ادله جواز نگه داری آن برداشت می شود ؛ سوال این است که آیا کسی که می خواهد نگه دارد آیا نباید آن را خریداری کند ؟

یعنی به مجسمه ساز میگوید نساز اما اگر ساختی می توانی بفروشی

شیخ به نوعی با این نحوه استدلال خود استخوان لای زخم قرار داده است
یکی بحث حرمت است و بحث بطلان معامله را مطرح کرده است .
قاعدتا شیخ اعظم معاملات و فروش و ..اگر مجسمه باشد را جایز نمی داند ..